

درس پانصد و چهارم

بیان و بررسی ادله قائلین تعلق جعل به نسبت (۵)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

خدا رحمتشان کند آمدند عقل‌ها را باز کنند و از جمود و تحجر و تقلید کورکورانه بیرون بیاورند.
وَ عَنِ الثَّانِي بِأَنَّ مَصْدَاقَ الْحَمْلِ فِي الْوُجُودِ نَفْسُ الْمَاهِيَةِ لَكِنْ لَا مَعَ عَزْلِ النَّظَرِ عَنْ غَيْرِهَا كَمَا فِي
الذَّاتِيَّاتِ وَ لَا مَعَ انضِمَامِ حَيْثِيَّةٍ أُخْرَى كَمَا فِي الْعَوَارِضِ غَيْرِ الْوُجُودِ.^۱

اگر در نظر رفقا باشد در جلسه قبل نسبت به کیفیت استدلال قائلین به تعلق جعل به نسبت، دلیل دوم آنها این بود که می‌گفتند: خصوصیت ماهیت با ذاتیات خودش اقتضاء هوهویت می‌کند، هر ماهیتی با ذاتیاتش هوهویت دارد. فرض کنید که در حمل ذاتیات بر ماهیت؛ الأربعة زوج، المثلث له ثلاثة زوايا، الإنسان ناطق، الحجر صلب، الماء أكسيژن و نیدروژن، الهواء كذا و يا الملك و العقل له هذا، این خصوصیات ذاتی که نسبت به هر محمول برای هر موضوعی قرار می‌گیرد دلالت بر هوهویت و اتحاد در مفهومی و مصداقی این محمول با ماهیت می‌کند. این لازمه ذاتی بودن محمولات ماهیت بر ماهیت است. حالا در مسئله وجود، وقتی که می‌گوییم: وجود زائد بر ماهیت است، معنایش این است که وقتی می‌گوییم: زید موجود، این وجوی که الآن محمول برای موضوع قرار گرفته است، این زائد است و قبلاً نبوده است و وقتی که قبلاً نباشد دیگر نمی‌تواند به‌عنوان حمل هوهوی محمول برای زید قرار بگیرد. زید موجود یعنی این زید مساوی با این موجودیت خارجی است. شما چه بگویید: زید و چه بگویید: موجود، چه بگویید: عمرو و چه بگویید: موجود، چه بگویید: عالم و چه بگویید: موجود و چه بگویید: کتاب و چه بگویید: موجود، هیچ تفاوتی از این نقطه نظر نمی‌کند و باید بین موضوع و محمول اتحاد باشد و اگر اتحاد نباشد طبعاً حملی هم در کار نخواهد بود. ولی در مورد ذاتیات ماهیت این‌طور نیست و می‌گویید: الأربعة زوج یا الثلاثة فرد، در اینجا زوجیت و فردیت ذاتی برای اربعة و ذاتی برای ثلاثة است و اقتضاء خود اربعة، این زوجیت است چه شما بگویید یا نگویید! این‌طور نیست که شما اربعة را در نظر گرفته باشید و بعد از پیش خودتان زوجیت را به آن حمل کرده باشید! حمل هم نکنید، اربعة زوج است و دست شما هم نیست و خدا هم بخواد اربعة هیچ‌وقت فرد نمی‌شود! حالا اگر خدا بخواد بگوید: بنده از امشب که شب پنجشنبه است تقدیر کردم که همه اربعة‌ها فرد بشوند!

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۰۵.

خدایا مثل اینکه قضیه‌ای پیش آمده است و آن بالا هم مثل پایین [شد]! یک شخصی می‌گفت که خداوند در آسمان ملائک را دارد و در زمین بسیج را! گفتیم که خب تکلیف بالا هم معلوم شد و فهمیدم که بالا چه خبر است! خدا از امشب که شب پنج شنبه است بگوید: من به ملائکه دستور داده‌ام که تمام اربعه‌ها را فرد بیافرینند! می‌گوییم: خدایا مثل اینکه ملائکه خیلی خسته شده‌اند، آنها را بفرست تا کمی استراحت کنند و حالشان جا بیاید و مقداری به صورتشان آب بزنند!! خدا هم نمی‌تواند اربعه را فرد کند! خدا هم نمی‌تواند ثلاثه را زوج کند! این لازمه چیست؟ لازمه ذاتی بودن برای ماهیت است.

حالا راجع به وجود بینیم که آیا وجود هم همین‌طور است یا نه؟! اگر بگوییم: **زیدٌ موجودٌ**، آیا این نسبت وجود به زید در هر حالی هست؟! اگر در هر حالی باشد همان‌طوری که ذاتیات در هر حالی با ماهیات ملازم هستند، اگر به این کیفیت باشد بنابراین ماهیات بدون تعلق جعل همیشه باید موجود باشند و این خلاف فرض است که قبل از اینکه جعل تعلق بگیرد، ماهیت موجود باشد. پس حمل وجود بر ماهیت حمل ذاتی نیست و وقتی که حمل ذاتی نشد، جعل به چه چیزی تعلق گرفته است؟! جعل باید به یک امری تعلق بگیرد که وقتی آن مصداق برای **موجودٌ** شد، موجودیت برای او ذاتی بشود. موجودیت بر ماهیت که ذاتی نیست! این استدلالی بود که این آقایان بر تعلق جعل به نسبت گرفته‌اند، نه به وجود؛ که وجود خودش مفیض است، نه مفاض! و نه به ماهیت چون ماهیت قابلیت برای تعلق جعل را ندارد. این مطلب آنها بود.

جواب و رد مرحوم صدرالمتهین به دلیل دوم قائلین به تعلق جعل به نسبت

جوابی که مرحوم صدرالمتهین به این قضیه می‌دهند جواب خوبی است، ایشان می‌فرمایند: بله، در مسئله ذاتیات همین‌طوری که شما می‌گویید که ماهیت اقتضاء ذاتی و هویتش، انتساب ذاتیات به اوست و وجود ذاتی برای ماهیت نیست، صحیح است ولی صحبت در این است که در نظر به ماهیت وقتی که می‌گوییم: **زیدٌ موجودٌ و الکتابٌ موجودٌ** و امثال ذلک، دو حیثیت را در نظر می‌گیریم؛ یعنی در صورتی که خود ماهیت را در نظر بگیرد، نه باید حیثیت تقیدیه را در نظر بگیرد و نه باید حیثیت توقیفیه را در نظر بگیرد. حیثیت تقیدیه آن حیثیتی است که انسان موضوعی را در نظر می‌گیرد و محمولی را برای او می‌آورد، نه به خود ذات موضوع بلکه به واسطه ضمّ یک انضمام و تقید به یک قید، آن محمول به آن وصف برای آن آورده می‌شود. مثل اینکه بگوییم: **زیدٌ عالمٌ**، این **عالمٌ** که محمول برای زید واقع شده است به لحاظ خود زیدیت نیست چون خود زیدیت با سایر افراد تفاوتی ندارد بلکه به لحاظ انضمام علم است که آن حیثیت تقیدیه اقتضاء حمل **عالمٌ** را می‌کند. یا وقتی که می‌گویید: **الماء حارٌ** خود ماء فی حدّ نفسه حرارت و برودت ندارد. حرارت و برودت عبارت از ضمّ وصفی به آن ماء است که آن ماء را جایز می‌کند که شما آن وصف را بر آن آب حمل کنید. خب این حیثیت،

حیثیت تقیدیه است که طبعاً وقتی ماهیت را فی حدنفسه در نظر بگیرید، یک هم‌چنین حیثیت تقیدیه‌ای برای شما نیست.

وجود منسوب به پروردگار عاری از حیثیت توفیقیه و تقیدیه

حیثیت دوم، حیثیت توفیقیه است و او این است که شما یک امری را برای قضیه موضوع قرار بدهید و معمولی که برای او می‌آورید به لحاظ این معلل بودن موضوع به یک علت خارجی است؛ یعنی چون علت خارجی در اینجا موجب آن ثبوت و وجود این موضوع شده است، لذا شما برای اینجا محمول را می‌آورید. مثل اینکه بگویید: **الکتاب موجودٌ**، پس در **الکتاب موجودٌ** در وجودی که شما نسبت به پروردگار می‌دهید، حیثیتش حیثیت ذاتیه است و این حیثیت، نه حیثیت توفیقیه است و نه حیثیت تقیدیه است. چرا؟! چون ذات پروردگار وجودش مستغنی از علت خارجی است و احتیاج به علت ثالث ندارد! خود نفس ذات پروردگار عبارت از وجود و وجود بالصرافه است. بنابراین وجود برای ذات پروردگار مثل زوجیت برای اربعه است و مثل حیوان و ناطقیت برای نوعیت انسان است نه اینکه ذات پروردگار دارای ماهیتی است که وجود به آن اضافه می‌شود و مضاف به آن می‌شود! ذات واجب الوجود، از حاق ذات اقتضاء وجود است بلکه نفس وجود ذات است و **الحق ماهیته اینیه!** این نفس ماهیت عبارت از همان تقرر و ثبوت و تشخیص اوست که از او تعبیر به وجود بالصرافه و بسیط الحقیقه می‌شود. لذا غیر از ذات پروردگار که حمل وجود بر ذات بدون حیثیت تقیدیه و بدون حیثیت توفیقیه است، از پروردگار که پایین بیاید، در مقام احدیت از عقل اول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، و سائط برای فیض، عقول، ملائکه، عالم مبدعات، عالم صور، همین طور عالم کون و فساد و ماده و کثرات، تمام اینها وجود حیثیت اضافه‌ای است که بر آن ماهیت اضافه می‌شود متنها آن ماهیت یا جنبه مادی دارد مانند: همین کثرات عالم کون و فساد و یا جنبه ابداعات دارد مانند: عالم صور ملکوت و عقول. ولی خود آنها هم دارای ماهیاتی هستند که وجود به آن ماهیات اضافه شده است همان طوری که وجود به ماهیات عالم ماده اضافه می‌شود.

بنابراین آن ماهیتی را که مصداق حمل **موجودٌ** می‌دانیم و می‌گوییم: **الکتاب موجودٌ**، زید موجود است، آب موجود است و فرش موجود است نه اینکه این وجود به لحاظ حیثیت ذاتیه حمل بر این شده است، آن فقط اختصاص به ذات پروردگار دارد و نه به لحاظ حیثیت تقیدیه چون این ماهیت چیزی به او اضافه شده، قید شده است؛ یعنی خودش موضوعی بوده است مثل اینکه می‌گوییم: **الکتاب أسود، الجلد أسود، القرطاس أسود و الأوراق أبيض**، اینکه می‌گوییم: **الورق أبيض و الأوراق بیضاء** به خاطر این است که نفس این اوراق خودش موضوعیت دارد و وجود خارجی دارد بعد بیاض به واسطه آن عرض کیف به اینها اضافه شده است و به واسطه

عروض کیف، مصحح حمل ایض بر این ورق شده است! اگر این ورق آسود بود، در این صورت در اینجا قابل برای حمل این بیاض نبود. بنابراین شما که وجود را به ماهیت حمل می‌کنید به لحاظ چیست؟! به لحاظ حیثیت توقیفیه است. علت خارجی موجب شده است که شما **موجود** را بر ماهیت حمل کنید. آن علت خارجی عبارت از اضافه اشراقیه است؛ آن اضافه اشراقیه که اراده پروردگار است، آن اراده پروردگار در تعلقش به ماهیت موجب شده است که **موجود** را به ماهیت حمل کنید و این چه اشکال دارد که یک موضوع به واسطه عنایت علی، مصحح حمل محمولی بر آن موضوع و بر خودش خواهد شد. ماهیت فی حد نفسه اقتضاء وجود را نمی‌کند، تا اینجا حق با شماست و ما مطلبی نداریم! خود ماهیت **مِنْ حَيْثُ هِيَ** نه اقتضاء وجود را می‌کند و نه اقتضاء عدم را می‌کند، هیچ کدام! حتی اقتضاء امکان را هم نمی‌کند! امکان عبارت از انتساب ماهیت به وجود است. در نظره‌ای که نسبت به ماهیت داریم و می‌خواهیم آن را به وجود نسبت بدهیم، در آنجا اقتضاء امکان یا ضرورت یا امتناع را نسبت به آن جهات ثلاثه می‌کنیم.

ذاتیات هر ماهیت عبارت از مفاهیم تشکیل دهنده آن

ولی اگر خود ماهیت **مِنْ حَيْثُ هِيَ** را در نظر بگیرید، هر ماهیت را در نظر بگیرید ذاتیاتش عبارت از همان مفاهیمی است که خود آن ماهیت را تشکیل می‌دهد، این ذاتیاتش می‌شود. مثلاً ماهیت عنقاء عبارت از حیوانی است که پرنده است و دارای این خصوصیت است، این ذاتیات می‌شود. حالا چه وجود خارجی دارد و یا ندارد یا صرف یک تمثیل در حکایات، اشعار، کتب، مسائل و مبانی اخلاقی و اینها آمده است. ماهیت بقر عبارت از خصوصیت حیوانیتی با این صورت و کیفیت است که او را ممتاز و متمایز از سایر حیوانات می‌کند. این ماهیت اقتضاء وجود را نمی‌کند همان طوری که این مسئله را ادراک و احساس می‌کنیم و می‌توانیم این را از دو جنبه وجود خارجی و وجود ذهنی جدا کنیم.

بنابراین با این کیفیت دیگر نمی‌توانید دلیل بیاورید بر اینکه جعل به ماهیت تعلق نمی‌گیرد به خاطر اینکه به مسئله حمل در اینجا خدشه وارد می‌شود، نه! جعل ممکن است تعلق به ماهیت بگیرد و ماهیت را به واسطه حیثیت توقیفیه که عبارت از انتساب ماهیت به یک علت خارجی است، مصحح حمل **موجود** کند، لذا می‌گوییم: **زَيْدٌ مَوْجُودٌ** به لحاظ توجه جعل به او! **الکتابُ مَوْجُودٌ** به لحاظ خروج این کتاب از مکینه و کارخانه و دستگاه! **السَّجَّادُ مَوْجُودٌ**؛ فرش موجود است به لحاظ علل مُعَدَّه‌ای که این فرش را از کارخانه خارج کرده است! اگر این خروج نبود و مواد به عنوان علت مادی، فاعلی، غایی، صوری و اینها نبود، الآن بر روی یک هم چنین فرشی نشسته نبودیم! پس اینکه الآن می‌گوییم: فرش موجود است به لحاظ اجتماع علل اربعه برای تکوّن فرش، الآن این موجودیت قابل حمل بر اوست و اگر این علل اربعه نبودند طبعاً فرش هم در اینجا موجود

نبود! بنابراین از این نقطه نظر ایراد دلیلتان بر تعلق جعل به نسبت، ناتمام است. خب حالا دلیل دوم را بخوانیم.
 وَ عَنِ الثَّانِي بِأَنَّ مَصْدَاقَ الْحَمْلِ فِي الْوَجُودِ نَفْسُ الْمَاهِيَةِ لَكِنْ لَا مَعَ عَزْلِ النَّظَرِ عَنْ غَيْرِهَا كَمَا فِي
 الذَّاتِيَّاتِ وَ لَا مَعَ انْضِمَامِ حَيْثِيَّةٍ أُخْرَى كَمَا فِي الْعَوَارِضِ غَيْرِ الْوَجُودِ.^۱

پاسخ از دلیل دوم بر تعلق جعل به نسبت این است که مصداق هم خود ماهیت است. وقتی که می‌گوییم:
 زیدٌ موجودٌ، مصداق این موجودٌ همین موضوع است و چیز دیگری نیست که آن نسبت باشد. آن موجودیت
 به خود این محمول برمی‌گردد، نه موجودیت به نسبت بین موجود و زید برمی‌گردد! نه، همین زید مصداق
 موجودٌ است؛ همین موجودٌ که بعد می‌گوییم. این وسط دیگر چیزی نیست! زیدٌ موجودٌ، آن تنوین روی «دال»
 به میم موجودٌ چسبیده است و این وسط دیگر چیزی نیست که این موجودٌ بخواهد به آن وسط بخورد.
 می‌خواستیم توضیح بدهم که یک وقت شبهه‌ای پیش نیاید.

توقیفیه بودن مصداق حمل در غیر ذات باری

ولی این مصداق حمل، مصداق توقیفیه است، نه مصداق ذاتی است. در کجا مصداق، مصداق ذاتی
 می‌شود؟! فقط در ذات باری تعالی است که در آنجا مصداق موجودٌ، نفس آن ذات است و مصداق ذات، نفس
 آن موجودٌ است بدون دخالت حیثیت خارجی؛ چه تقیدیه و چه توقیفیه؛ توقیفیه به معنای تعلیلیه! لکن این
 مصداق حمل با غضّ نظر از غیر آن ماهیت نیست مثل اینکه شما در مورد اربعه می‌گویید: الأربعة زوجٌ و
 غضّ نظر از وجود خارجی و وجود ذهنی و همه چیز کردید و بدون توجه به وجود خارجی و وجود ذهنی
 می‌گویید: الأربعة زوجٌ یا المثلثُ له ثلاثة خطوطٍ یا المثلثُ له ثلاثة زوايا، نه! این با غضّ نظر نیست و نه با
 انضمام یک حیثیت دیگر همان‌طوری که در عوارضی غیر وجود مثل انضمام بیاض به قرطاس که موجب حمل
 صحت ابیض بر قرطاس می‌شود که حیثیت، حیثیت تقیدیه یا توقیفیه است، هردو می‌شود.

بَلْ مِنْ حَيْثُ إِنَّهَا صَادِرَةٌ بِنَفْسِ تَقَرُّرِهَا عَنِ الْجَاعِلِ وَ هَذِهِ الْحَيْثِيَّةُ خَارِجَةٌ عَنِ الْمَحْكُومِ عَلَيْهِ مُعْتَبَرَةٌ
 عَلَى نَهْجِ التَّوْقِيفِ لَا التَّقْيِيدِ وَ الْحَاصِلُ أَنَّ الْمَاهِيَةَ مَا لَمْ تَصْدُرْ عَنِ جَاعِلِهَا لَمْ يُحْمَلْ عَلَيْهَا شَيْءٌ مِنْ
 الذَّاتِيَّاتِ وَ الْعَرَضِيَّاتِ أَصْلًا.

بلکه از حیثی که این ماهیت صادر شده است به نفس انتسابش به جاعل، به نفس ارتباطش به مفیض،
 همین‌که اراده آن مفیض و مرید ﴿إِنَّمَا آمَرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْءًا﴾^۲ به این ماهیت تعلق گرفت شما می‌توانید
 موجودٌ را کنار آن بگذارید. بله، خود موجودٌ از اول بر ماهیت حمل نمی‌شد ولی چه موقع؟! آن در عالم
 خودش بود! خودش به تنهایی، نه موجودٌ بر او حمل می‌شد و نه معدومٌ، هیچ‌کدام! ولی همین‌که اراده مرید که

۱. همان.

۲. سوره یس (۳۶) آیه ۸۲. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۳۲:

«این است و غیر از این نیست که امر خدا آن است که زمانی که چیزی را اراده کند.»

باری تعالی است تعلق گرفت، دیگر باید موجود را جلو بگذارید. زیّد موجود و عمرؤ موجود و البقرّة موجوده، این حیثیت تعلیلیه می شود. به خاطر حیثیت تعلیلیه موجود درست است و هوهوی هم دارند و حمل مصداقی هم هست و هیچ اشکالی هم در این صورت ندارد. آنجا اشکال وارد می شد که شما بدون توجه به حیثیت تعلیلیه بخواهید موجود را حمل کنید، آن وقت می توانستید بگویید: موجود که ذاتی آن نیست چرا شما آن را بر زیّد حمل می کنید؟!

وَ هَذِهِ الْحَيْثِيَّةُ خَارِجَةٌ ... این حیثیت دیگر ارتباطی به زیّد ندارد، ارتباطی به ماهیت ندارد. بر نهج تعلیل معتبر است، نه بر نهج تقیید مثل بیاض و حرارت و امثال ذلک!

وَ الْحَاصِلُ أَنَّ الْمَاهِيَةَ ... مادامی که ماهیت از جاعل صادر نشده است و اراده پروردگار به وجودش تعلق نگرفته است، نه ذاتیات بر ماهیت حمل می شود و نه عرضیات بر او حمل می شود؛ یعنی اگر خود ماهیت را فی حدّ نفسه تصور نکنید، چون وقتی که ماهیت را تصور می کنید می گوئید: الأربعة زوج، آیا آن اربعة را که تصور نکرده اید زوج است؟! دیگر زوجیت معنا ندارد. به وجود خارجی کاری نداریم ها! ولی برای حمل ذاتیات بر ماهیت حتی وجود ذهنی را هم لازم نداریم؟! برای ادراک ذاتیات یک ماهیت حتی نیاز به وجود ذهنی نداریم؟!

مرحوم آخوند می خواهند در اینجا این را بیان کنند که ماهیت حتی برای حمل ذاتیاتش بر خودش به یک وجودی احتیاج دارد، نه وجود خارجی ولو وجود ذهنی، هنوز در خارج نیامده است. در چهار سبب زوجیت هست ولی سبب کجاست؟! ما در اینجا سبب نداریم. ولی آیا برای حمل زوجیت بر اربعة، تصور اربعة لازم است یا نه؟! بالأخره در ذهن لازم است یا نه؟! ولو اینکه زوجیت از ذاتیاتش است ولی بالأخره خود تصور اربعة لازم است! حالا اگر همین زوجیت بخواهد وجود خارجی پیدا کند، آن وقت وجود خارجی برای اربعة لازم است! مثل اینکه فرض کنید چهارتا چیز را کنار هم بگذارید؛ یک، دو، سه و چهار، الآن این چهارتا زوج می شود، وجود خارجی لازم است. این وجود خارجی، عوارض هم که به طریق اولی [این طور است]. پس چه ذاتیات و چه عوارض بر ماهیت، همه آنها احتیاج به جاعل دارند؛ یکی جاعل خارجی و یکی جاعل ذهنی! این عبارت می خواهد این را بگوید، نباید ذاتیات را به چیز دیگری بزنید! ذاتیات و عرضیات چه در ذهن و چه در خارج، همه آنها احتیاج دارند به اینکه جاعل آنها را جعل کند.

ذهن؛ ظرف وجود قضا یا

فَإِذَا صَدَرَتْ صَدَقَتْ عَلَيْهَا الدَّائِيَاتُ لَكِنْ لَا مِنْ حَيْثُ هِيَ صَدَرَتْ بَلْ عَلَى مَجَرَّدِ التَّوْقِيَةِ لَا التَّوْقِيَةِ
وَ صَدَقَ عَلَيْهَا الوجودُ بِمِلَاحَظَةِ كَوْنِهَا صَادِرَةً أَيْ بِسَبَبِهِ وَ حِينِهِ.

وقتی که ماهیت صادر بشود، ذاتیات بر او صدق می کند لکن نه از نظر اینکه صادر شده است بلکه از

نظر خودش! درست است که برای حمل زوجیت بر اربعه احتیاج به وجود ذهنی دارید ولی زوجیت احتیاج به وجود ذهنی ندارد بلکه شما برای ادراک این مسئله - ایشان نکته دقیق را بیان می کنند - نیاز دارید که اربعه را در ذهن بیاورید ولی اربعه را در ذهن بیاورید یا نیاورید، در حاق ذات خود اربعه زوجیت خوابیده است. برای ادراک زوجیت و حمل زوجیت باید اربعه را در ذهنتان بیاورید و تا اربعه در ذهن شما نیاید، زوجیت بر او حمل نمی شود! چرا؟! چون ظرف وجود قضایا ذهن است. ولی آیا خود زوجیت نیاز به ذهن شما دارد؟! نه! چون ذهن شما زوجیت را برای اربعه خلق نکرده، بوده است و [ذهن شما] پرده برداشت و کشف کرد و به آن رسید. اگر قرار باشد ذهن خودش زوجیت را خلق کند، خب ممکن است ذهن بنده زوجیت را برای اربعه خلق کند و ذهن حکیم ما فردیت را خلق کند! [بگویید:] ذهنم از ذهن شما نقادتر و وقادتر است و جولان آن بیشتر است، بنده از امشب می خواهم فردیت را خلق کنم!! پس ذهن ما زوجیت را خلق نمی کند!

تلمیذ: اساس عالم بر فردیت است!!

استاد: الآن می گویند: خدا یکی و زن هم یکی!

مرحوم آخوند می خواهند بفرمایند که ذهن زوجیت را برای اربعه خلق نمی کند، زوجیت برای اربعه بوده است و ذهن پرده برمی دارد! پس گرچه نسبت زوجیت به اربعه احتیاج دارد که اربعه را در ذهن تصور کنید ولی این منتسب به ذهن شما نیست، این بدون وجود خارجی و بدون وجود ذهنی به خود ماهیت برمی گردد.

لكن لا من حیث هی صَدَرَت ... حمل ذاتیات بر ماهیت این نیست که ذهن بخواهد افتخار کند و

بگوید: چون در ذهن من اربعه خلق شده است پس زوجیت خلق می شود، زوجیت می گوید: نه، اصلاً ارتباطی به تو ندارم! تو از این مسئله پرده برداشتی! من به خود اربعه ارتباط دارم بلکه این بر مجرد توقیت است؛ چون الآن اربعه در ذهن خلق شده است پس زوجیت هم به او حمل می شود ولی باز مسئله ارتباطی به ذهن ندارد.

وَ صَدَقَ عَلَیْهَا الْوَجُودُ ... وجود بر آن ماهیت صدق می کند به ملاحظه اینکه صادر شده از مبدأ بر

وجود خارجی به سبب وجود و در حین وجود. پس این وجودی هم که شما بر ماهیت حمل می کنید به لحاظ این است که اضافه اشراقیه به آن تعلق گرفته است و چون اضافه اشراقیه به آن تعلق گرفته است، الآن می توانید بگویید: **الماهیه موجوده**. در هر دو مرحله؛ چه حمل ذاتیات بر آن ماهیت احتیاج به ذهن دارد و لکن با غض نظر از وجودش در ذهن اما در حمل وجود بر ماهیت احتیاج به علت توقیفیه دارد که آن علت توقیفیه، آن ماهیت را به حیثی قرار داده است که حالا می شود **وجود** و **موجود** را به آن حمل کرد به سبب وجود، نه بدون وجود! بدون وجود، وجود بر ماهیت حمل نمی شود.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد